

تقلید ابتدایی از میت

محمدجواد مسلمی*

چکیده: تقلید از مجتهد به معنای پیروی نمودن از فتوای او، شایع‌ترین طریقی برای رسیدن به احکام شریعت در میان افراد غیرمجتهد است. در این مقاله به یکی از انواع تقلید یعنی تقلید ابتدایی از مجتهد پس از فوت او پرداخته شده است. مقاله حاضر در سه محور به سامان رسیده است که در ابتدا به مفهوم‌شناسی تقلید و توضیح اصطلاحاتی در باب تقلید و همچنین بیان تاریخچه این بحث در میان فقها و اصولیان پرداخته شده است. نویسنده در محور دوم پس از ذکر ادله هر یک از دو گروه مانعین و مجوزین تقلید ابتدایی از میت و تبیین مراد آن‌ها، به بررسی ادله و نقض و ابرام پیرامون آن‌ها اقدام نموده است. بخش سوم این مقاله نیز در برگرفته جمع‌بندی مؤلف از ادله طرفین و ارائه برداشت فقهی او است که در آن دلیل عمده برای حکم به جواز تقلید ابتدایی از میت، «ارتکاز عقلایی» شناخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تقلید ابتدایی، اشتراط حیات در مقلد، سیره متشرعه، سیره عقلا، ارتکاز عقلایی.

*دانش‌آموخته و مدرس حوزه علمیه.

مفهوم شناسی تقلید

واژه «تقلید» در لغت به معنای «پیروی کردن از قول یا فعل دیگری بدون تأمل و نظر در دلیل آن قول یا فعل» می‌باشد؛ اما در اصطلاح فقهی «استناد و اعتماد غیر مجتهد به فتوای مجتهد در مقام عمل» تقلید گفته می‌شود.

دو اصطلاح دیگر نیز در مباحث تقلید وجود دارد، و آن دو «تقلید ابتدایی» و «تقلید استمراری» است، و همان‌طور که از ظاهر آن‌ها می‌توان فهمید، تقلید ابتدایی به معنای آغاز نمودن پیروی و أخذ فتوا از مجتهد است؛ در حالی که در تقلید استمراری، مکلف پس از مدتی پیروی از یک مجتهد، درباره بقا بر همان تقلید یا تغییر مجتهد و مفتی خود، به استمرار همان تقلید تصمیم می‌گیرد.

بحث درباره تقلید از مجتهد و تمام بودن أدله جواز آن، به عنوان پیش فرض این مقاله، پذیرفته شده است؛ از این رو در تحقیق، با فرض جواز تقلید عامی از مجتهد و حجیت فتوای مجتهد برای او، به دنبال آن هستیم که درباره یکی از انواع تقلید یعنی تقلید ابتدایی از میت، مباحثی داشته باشیم. البته امیدواریم در این مقاله با بررسی ادله تقلید ابتدایی از میت، مطالب مبهم در مسأله بقای بر تقلید از میت نیز روشن گردد.

تاریخچه بحث در مسأله

در قدیمی‌ترین کتبی که به دست ما رسیده صفت حیات از جمله صفات مفتی ذکر نشده است؛ از جمله این آثار می‌توان از «الذریعة» سید مرتضی، «العدة» شیخ طوسی و «الغنیة» سید بن زهره نام برد. می‌توان گفت آنچه تتبع در کتب اصحاب نشان می‌دهد، طرح این بحث به صورت مستقل، نخستین بار در قرن دهم هجری قمری و به دست شهید ثانی (متوفی ۹۶۶ ه. ق) بوده است. شیخ خلف آل عصفور در حاشیه کتاب خود در این باره چنین آورده است: «اول من

فتح باب المنع من تقلید المیت ابتداءً هو الشهید الثانی (رضوان الله تعالی علیه) فی رساله عقدها لذلك الغرض و قد تبعه من تأخر عن علی ذلك . « (مزيلة الشبهات عن المانعین عن تقلید الأموات ، ص ۴۵) . البته به صورت غیر مستقل شاید بتوان قبل از شهید ثانی (ره) نیز اشاره‌هایی در این باره را در عبارات کتاب «مبادی الوصول» علامه حلی (ت ۷۲۶ هـ . ق) یافت ، آن جا که می فرماید : «إذا أفتی غیرالمجتهد بما یحکیه عن المجتهد فإن کان یحکی عن میت لم یجز الأخذ بقوله إذ لا قول للمیت ، فإن الإجماع لا ینعقد مع خلافه حیاً و ینعقد بعد موته» (آدرس) براساس این عبارت ، مرحوم علامه در دلیل بطلان تقلید از میت ، به این مطلب اشاره کرده است که اگر مجتهدی در زمان حیات خود فتوایی بر خلاف فتوای دیگر فقها بدهد ، مانع از انعقاد اجماع می شود ؛ اما مخالفت او بعد از موتش مانع از انعقاد اجماع آیندگان نمی باشد و این نشان دهنده عدم اعتبار قول و فتوای مجتهد بعد از ممات اوست (علامه حلی ، مبادی الوصول الی علم الأصول ، ص ۲۴۸) .

به مرور زمان این کلام علامه که «لاقول للمیت» و همچنین جمله معروف فخر رازی «قول المیت کالمیت»^۱ در میان علما شهرت بسیاری پیدا کرد و سبب شد بحث‌هایی در این زمینه از سوی آن‌ها مطرح شود ، تا آن جا که اخباری معروف محدث استرآبادی (ت ۱۰۳۳ هـ . ق) فائده‌ای از «فوائد مدنیة» خود را به آن اختصاص داده است و در ص ۱۴۹ آن کتاب ، چنین می گوید : «فائدة : ما اشتهر بین المتأخرین من أصحابنا من أن «قول المیت کالمیت» لا یجوز العمل به بعد موته ، المراد به ظنه المبنی علی استنباط ظنی و أما فتاوی الأخباریین من أصحابنا فهی مبنیة علی ما هو صریح الأحادیث أو لازمه البین فلاتموت بموت المفتی... » . به تبع محدث استرآبادی ، اخباریان مباحث مفصلی در رد اشتراط حیات برای تقلید از مجتهد ، بیان کردند که در نهایت موجب شد مسأله تقلید ابتدایی از میت به یکی از مشهورترین مسائل اختلافی میان مسلک اصولی و مسلک اخباری تبدیل شود . آنچه از مدرسه اصولی در

تاریخ فقه شهرت یافته، حرمت تقلید ابتدایی از مجتهد میت است، تا جایی که بسیاری از فقهای اصولی، درباره آن ادعای اجماع کرده‌اند. اما از مدرسه اخباری نیز فتوای به جواز تقلید ابتدایی از میت مشهور شده است.

آنچه بسیاری از محققان در فقه بر آن اذعان دارند، این است که علت اصلی اختلاف مسلک اخباری و اصولی در فتوای به جواز و عدم جواز تقلید ابتدایی از میت را باید در اختلاف این دو مدرسه در تعریف فقیه و مجتهد لازم الإلتباع جست‌وجو کرد (سید محمدتقی حکیم، الأصول العامة، ص ۶۴۹؛ سید ابوالقاسم خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۹۷). همان گونه که از کلمات برخی اخباریان بر می‌آید، آن‌ها امر إفتا را به نقل روایت تشبیه می‌کردند و مفتی یا فقیه لازم الإلتباع را به نوعی، ناقل أخبار و مفسر آثار ائمه اطهار(ع) می‌دیدند. (آل عصفور خلف، مزيلة الشبهات عن المانعین من تقلید الأموات، ص ۶۳ ناقل و حاکی از کلام محدث بحرانی). بنابراین وقتی مفتی عملش جز نقل روایت و تبیین آن‌ها نباشد، فرقی میان حیات و ممات او وجود نخواهد داشت و قول او (فتوای او) نقل، بسط و توضیح روایت است.

اما از سوی دیگر اصولیان که بحث را این‌گونه دنبال نمی‌کردند، در سیر ادله حجیت فتوای میت هنگامی که به اشتراط حیات می‌رسیدند، با موانعی مانند اجماع و سیره متشرعه بر رجوع به احیا مواجه می‌شدند و در نهایت، به عدم جواز تقلید از میت فتوا می‌دادند.

در این بخش مقاله، مناسب است پیش از ورود به بحث ادله و بررسی آن‌ها به مطلبی که مرحوم صاحب معالم در کتاب خود ذکر کرده، اشاره کنیم؛ ایشان می‌فرماید: مسأله تقلید از میت یک مسأله اجتهادی است؛ از این رو وظیفه فرد عامی در آن، رجوع به فتوای مجتهد است. اما در این هنگام او برای اخذ فتوا در این مسأله، حتماً باید به مجتهد حی مراجعه کند؛ چراکه رجوع به مجتهد میت برای به دست آوردن فتوا در این مسأله از دو حالت خارج نیست؛

اگر آن مجتهد میت خود قائل به عدم جواز تقلید از میت باشد، دیگر رجوع به فتوای او حتی طبق نظر خود او جایز نیست و اما اگر تقلید از میت را جایز بداند رجوع به او در این مسأله (جواز یا عدم جواز تقلید از میت) دور و فاسد است (حسن بن زین الدین عاملی، معالم الأصول، ص ۳۹۰).

تصویر دور این گونه است که حجیت تقلید از میت برای آن عامی، این متوقف است که فتوای آن میت، حجیت داشته باشد؛ و از سوی دیگر، حجیت فتوای آن میت بر حجیت تقلید از میت متوقف است. در نتیجه حجیت تقلید از میت بر حجیت تقلید از میت متوقف می شود و هذا دور صریح.

حتی اگر اشکال دور را هم مطرح نکنیم، باز شخص عامی هنگام رجوع به مجتهد برای تقلید، از آن جا که اختلافاتی درباره اشترای حیات میان علما وجود دارد، به حکم عقل باید قدر متیقن و حالت مورد اتفاق را انتخاب کند و آن رجوع به حی است، کما این که در اصل تقلید و همچنین در مسأله تقلید أعلم، همین مطلب مطرح است که عامی باید طبق حکم عقل، متقن ترین طریق را برگزیند.

ادله مانعین

ادله ای را که قائلان اشترای حیات در مقلد (مانعین تقلید ابتدایی از میت) برای مدعای خود ذکر کرده اند، می توان در چند وجه ذکر کرد:

۱. الإجماع

تعدادی از فقها و علمای بزرگ درباره عدم جواز تقلید ابتدایی از میت، ادعای اجماع نموده اند که لازم است برخی از عبارات آن ها که بر این مطلب صراحت دارد، در این جا آورده شود.

محقق ثانی (محقق کرکی) چنین می فرماید: «لایجوز الأخذ عن المیت مع وجود المجتهد الحی بلا خلاف بین علماء الإمامیة» (شرح الالفیه، ج ۷، ص ۲۵۳). شهید ثانی فرموده اند: «قد صرح الأصحاب فی هذا الباب - من کتبهم

المختصرة و المطولة - و فی غیره باشرط حیاة المجتهد...» (مسالك الأفهام ج ۳، ص ۱۰۹). ایشان همچنین در رساله‌ای که در همین باره یعنی عدم جواز تقلید از میت نوشته‌اند، بیانی با این مضمون دارند که: ما بعد از تتبعات صادقه‌ای که در این باره انجام دادیم، حتی از یک نفر از علمای صاحب اعتبار هم که بتوان به قول او تکیه کرد، مخالفتی با مسأله اشتراط حیات ندیدیم. سپس در ادامه می‌فرماید: «فعلى مدعى الجواز - جواز تقلید المیت - بیان القائل به، على وجه لا يلزم منه خرق الإجماع» (شهید ثانی، رسائل الشهد الثانی، ج ۱، ص ۴۴).

صاحب معالم (ره) نیز در کتاب معروف «معالم» چنین می‌فرماید: «العمل بفتاوی الموتی مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوا المیت، مع وجود المجتهد الحی» (معالم الدین، ص ۲۴۸).

در کتاب «الفوائد الحائریة» مرحوم وحید بهبهانی نیز چنین آمده است: «أنّ الفقهاء أجمعوا على أنّ الفقيه لو مات لا يكون قوله حجّة» (الفوائد الحائریة، ص ۲۶۰ و ۳۹۷). ایشان در جای دیگری چنین می‌گویند: «و ربما جعل ذلك من المعلوم من مذهب الشيعة» (همان، ص ۵۰۰).

از دیگر علمایی که حیات مجتهد را شرط عمل به فتوای او دانسته‌اند، محمد ابن ابی جمهور احسائی است؛ ایشان در تعلیل این نظر فرموده‌اند: «إذ المیت لا قول له، و على هذا انعقد الإجماع من الإمامية و به نطقت مصنفاتهم الأصولية، لا أعلم فيها مخالفاً منهم» (محمد ابن ابی جمهور الأحسائی، الأقطاب الفقهية، ص ۱۶۳).

مرحوم صاحب جواهر نیز تحقق اجماع بر این مطلب را قبول کرده‌اند (شیخ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۱، ص ۴۰۲). مرحوم شیخ اعظم أنصاری نیز در تأیید این ادعای اجماع، در رساله‌ای چنین می‌فرماید: «وقد بلغ هذا الإشتهار الى أن شاع بين العوام أن قول المیت كالمیت» (التقلید، ص ۳۴).

از آن جا که کلمات این بزرگان و استوانه‌های فقه، از اتفاق و اجماع علمای بزرگ شیعه بر اشتراط حیات حکایت دارد و به طور قطع، مقصودشان از اجماع همان اتفاق الكل است، می‌توان گفت اجماعی منقول برای ما به دست آمده است که بنا بر آنچه در مباحث اجماع منقول مقبول اکثر علما واقع شده، می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. چنان که این که می‌بینیم شیخ اعظم أنصاری (ره) نیز پس از نقل کلمات این بزرگان، اجماع منقول موجود در مسأله را قابل استناد دانسته، فرموده است: «و هذه الإتفاقات المنقولة كافية في المطلب بعد إعتضادها بالشهرة العظيمة بين الأصحاب» (شیخ انصاری، التقليد، ص ۳۴).

۲. ظاهر الآيات و الروایات

از جمله ادله‌ای که مانعین برای ادعای خود بیان کرده‌اند، این است که آیات و روایاتی که بر حجیت فتوای مجتهد و جواز رجوع به او دلالت دارند، همگی به مجتهدانی اختصاص دارد، که به وصف حیات متصف باشند. بنابراین رجوع به مجتهد میت و أخذ فتوای او تحت این ادله قرار نمی‌گیرد و نصوص حجیت آن را تأیید نمی‌کند. برای توضیح بیش تر، بهتر است در پاره‌ای از آیات و روایات دقت کنیم و نحوه اختصاص آن‌ها را بیان نماییم.

برای مثال آیه شریفه «نفر» که می‌فرماید: «فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون» (التوبة، ۱۲۲). این آیه یکی از ادله‌ای است که برای جواز رجوع به فقیه و حجیت فتوای او، به آن استناد می‌شود. نحوه استدلال به این آیه شریف به طور مختصر این است که اگر فتوای فقیه برای عوام حجیت نداشت و آن‌ها نمی‌توانستند به آن عمل کنند، تحریک عده‌ای برای تفقه در دین و انذار قومشان، تحریک به امری لغو می‌بود؛ و از سوی دیگر، اگر عوام اجازه أخذ فتوای او را نداشتند، عبارت «لعلهم يحذرون» در آخر آیه، معنا نداشت؛ چراکه این حذر بر همان انذار فقها

و حجیت کلام آن‌ها مترتب است.

حال پس از این توضیحات، قائلان به اشتراط حیات، چنین می‌گویند: انذاری که در این آیه آمده است و به دنبال آن، حذر در عوام حاصل می‌شود، ظهور در حیات مندر دارد؛ چراکه میت نسبت به وصف مندریت، «ما انقضی عنه المبدأ» است؛ فلذا بالفعل نمی‌تواند به این صفت متصف شود.^۲

آیه دیگری که در این باب، بدان استناد می‌شود آیه شریف «سؤال» است که می‌فرماید: «فاستلوا أهل الذکر إن کتمم لاتعلمون» (الأنبیاء، ۷). در این آیه نیز به صراحت دستور داده شده عوام و جاهلان به اهل خبره رجوع کنند و مسائل خود را از ایشان بپرسند. آنچه در این آیه دیده می‌شود وصف «أهل الذکر» است که ظاهر آن درباره کسانی است که فعلاً به این وصف متصف می‌باشند؛ خصوصاً بعد از آن که به سؤال از ایشان هم امر شده است. بنابراین چون میت قابلیت اتصاف حقیقی به این وصف را ندارد و رجوع به او برای سؤال نیز ممکن نیست، ظهور این آیه نیز در اشتراط حیات می‌باشد.

اما درباره اخبار دلالت‌کننده بر حجیت فتوای مجتهد نیز همان کلام فوق جاری است؛ چراکه روایاتی که در این باب وجود دارند، همگی توصیفاتی برای فقیه آورده‌اند که ظهورشان در فقهای است که فعلاً واجد آن اوصاف باشند و به عبارت دیگر، ظهور در حیات مجتهد دارند؛ همچون قول امام حسن عسکری (ع) بنا بر آنچه مرحوم طبرسی نقل نموده است: «فأما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه و ذلك لا یكون إلّا بعض فقها الشيعة لا کلهم...» (إحتجاج، ج ۲، ص ۵۰۹).

۳. سیره متشرعه

استدلال به سیره متشرعه برای اثبات شرطیت حیات، به این صورت است که اگر کسی با دید تأمل به روش و منش مؤمنان و متشرعان نگاهی بیندازد، مشاهده می‌کند که سیره شیعیان از عصر ائمه اطهار (ع) تا امروز چنین بوده که

در مسائل مختلفی که برایشان پیش می‌آمد به احیا و فقهای زنده رجوع می‌کرده‌اند و در أخذ فتوا، مجتهد حی را بر فقیه میت ترجیح می‌داده‌اند. اگر دقت شود، مشاهده می‌کنیم که حتی کسانی که تقلید از میت را جایز می‌دانسته‌اند نیز به نوعی از این سیره تبعیت داشته‌اند؛ چراکه ابداً از تقلید از احیا منع نمی‌کرده‌اند. این سیره در منظر معصومان(ع) بوده است و آن حضرات نه تنها ردعی بر آن وارد نساخته‌اند بلکه حتی خود نیز بر طبق همین سیره، اتباع و شیعیان خود را به اصحاب و روات فقیهی که در قید حیات بوده‌اند، ارجاع می‌داده‌اند.^۳

۴. عقل (أصل عملی)

اگر برای حجیت فتوای مجتهد میت نتوان از ادله معتبر شرعی دلیلی اقامه کرد، باید به سراغ اصل اولی حاکم در مسأله رفت. اما آنچه مقتضای اصل اولی در مسأله است، عدم حجیت اماره مشکوک الحجیة و عدم ترتب آثار حجیت بر آن است. در توضیح باید بگوییم از آن جا که بازگشت این مسأله (اشتراط یا عدم اشتراط حیات) به دوران امر بین تعیین و تخییر در حجیت است - که آیا حجت متعین در فتوای مجتهد حی است یا مخیر بین فتوای حی و فتوای میت - در چنین دورانی، عقل به أخذ آنچه محتمل التعمین است حکم می‌کند؛ چراکه مقطوع الحجیة است. اما آن طرف دیگر که مشکوک الحجیة است، همین شک کافی است تا در چنین دورانی، عقل آن را از حجیت ساقط کند. این تقریب از اصل اولی در مسأله، در کلام بسیاری از بزرگان نظیر صاحب فصول، آخوند خراسانی، شیخ انصاری و امام خمینی (رحمة الله علیهم أجمعین) دیده می‌شود (شیخ محمدحسین اصفهانی، الفصول الغروية ص ۴۱۵؛ شیخ انصاری، رسالة التقليد، ص ۳۴؛ آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۲، ص ۴۴۱؛ سید روح الله موسوی خمینی، رسالة الإجتهد والتقلید، ص ۱۵۰).

تقریب دیگری که در این جا درباره اصل اولی شده، «اصالة الإشتغال»

است؛ به این بیان که یک سلسله تکالیف بر عهده همه مکلفان نهاده شده است که باید از حجج معتبر آن‌ها را فرا گرفت و بر طبق آن حجج عمل کرد. حال در صورت تقلید از مجتهد میت، همچنان شک در فراغ ذمه از تکلیف باقی است؛ چراکه حجیت آن محل اختلاف است و دلیل معتبری هم بر حجیت آن یافت نشده است؛ بنابراین عقل حکم می‌کند که برای یقین به فراغ ذمه از تکالیف، به فتوای مجتهد حی که بر اعتبار آن، دلیل وجود دارد، رجوع شود. این تقریب را می‌توان از ظاهر عبارات محقق اصفهانی استفاده کرد (محمدحسین اصفهانی، رساله الاجتهاد و التقليد، ص ۱۵).

بررسی ادله مانعین

إجماع

اگر از خدشه در اصل تحقق چنین اجماعی در میان علمای شیعه - دست کم در میان قدمای اصحاب و تا پیش از ظهور مسلک اخباری گری - صرف نظر کنیم و استبعاد میرزای قمی در اصل تحقق این اجماع را نپذیریم (ر. ک: میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الأصول، ج ۲، ص ۲۶۳)، باید گفت آنچه می‌تواند این اجماع را که ظاهراً دلیل عمده مانعین است، از اعتبار ساقط کند، احتمال مدرکی بودن آن است. همان‌گونه که در مباحث اصول فقه روشن شده، اعتبار اجماع، صرفاً به دلیل کشفی است که از رأی معصوم (ع) برای ما به وجود می‌آورد؛ و این کشف فقط در صورتی حاصل می‌شود که اجماع قاطبه علمای شیعه، در اثر استناد به مدرکی خاص نباشد بلکه اجماعی تبعیدی باشد.

در این جا این احتمال وجود دارد که علمای شیعه از باب اصل اشتغالی که در مسأله هست و یا به سبب ظهوری که از آیات و روایات مجوز تقلید برداشت می‌کرده‌اند و یا مواردی غیر از این، بر این حکم اجماع کرده باشند. باید توجه داشت که با مطرح شدن احتمالی عقلایی مبتنی بر مدرکی بودن اجماع، دیگر اجماع مجمعین از اعتبار ساقط می‌شود؛ چراکه استکشاف رأی معصوم را به

این اشکال اگرچه در پاره‌ای از عبارات محقق خوئی (ره) دیده می‌شود (سید ابوالقاسم خوئی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الإجتهد و التقليد، ص ۱۰۴)، اما ظاهراً ایشان بر اشکال خود اصراری نداشته‌اند؛ چراکه هنگام نقد ادله مجوزین تقلید ابتدایی از میت درباره دلیل استصحاب - که توسط آن‌ها مطرح شده است - چنین مضمونی را فرموده‌اند: «این استصحاب اصل خوبی است اما در صورتی که دلیلی بر منع تقلید از میت نداشته باشیم؛ و حال آن‌که اجماع علمای شیعه و ظهور آیات و روایات، بر اشتراط حیات در مجتهد دلالت دارند» (سید ابوالقاسم خوئی، مصباح الأصول، ج ۳، ص ۴۶۱).

علاوه بر این، برخی از مشایخ اساتید ما در صدد پاسخ‌گویی به این اشکال بر آمده‌اند و چنین فرموده‌اند: «آنه و إن كان احتمال الاستناد إلى الدلیل او الاصل مانعاً عن ثبوت وصف الحجية للإجماع، إلا أنه لا مجال لهذا الاحتمال فی المقام، خصوصاً بعد استقرار رأی المخالفین و استمرار عملهم علی تقلید المیت و الرجوع الی أشخاص معینین من الأموات، ففي الحقيقة يكون هذا من خصائص الشيعة و امتیازات الإمامية» (شیخ محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة، الإجتهد و التقليد، ص ۱۹۶).

اما آنچه از دیرباز ذهن نویسنده را در اعتماد و اطمینان به اجماع‌ها و شهرت‌های فتوایی علمای گذشته به خود مشغول ساخته، این است که: چون این اجماع‌ها فقط در صورتی می‌توانند دلیل باشند که موجب اطمینان و یقین به رأی معصوم (ع) شوند، باید به دقت آن‌ها را ارزیابی کرد و با ریشه‌یابی در علل تحقق اجماع‌هایی که از سوی فقهای گذشته شکل گرفته، مشخص نمود که آیا واقعاً این اجماع‌ها تعبّدی بوده‌اند و حکم مجمع علیه، سینه به سینه و دست به دست از معصوم به فقهای شیعه رسیده است یا این‌که علل و مدارک خفیه‌ای در کار بوده که فقها را به سوی افتای اجماعی کشانده است. اگر این ارزیابی صورت نگیرد، چه بسا در مواردی شخص مستنبط با مشاهده اجماعی

نظیر آنچه در این مسأله وجود دارد و یا عدم ظهور مدرکی بودن آن، به رأی معصوم یقین پیدا کند و در نتیجه بر اساس همان اجماع و یقین مترتب بر آن، سالیان سال به مطلبی فتوا دهد. بالاتر این که هر چه پیش برود، بر تعداد مجمعین نیز افزوده می‌شود و روشن شدن حقیقت برای آیندگان، دشوارتر خواهد شد.

در این جا برای تقویت اشکال فوق نسبت به اجماع مد نظر، می‌توان گفت آنچه در موضوع بحث حاضر احتمال داده می‌شود، چنین است که وقتی در ادله نقلی جست‌وجو می‌کنیم، غیر از اطلاقاتی در جواز رجوع به فقیه عادل خبر دیگری نمی‌یابیم و این اطلاقات هرگز درباره اشتراط حیات، تصریحی ندارند. از سوی دیگر، به عقل و ارتکازات عقلی که مراجعه می‌کنیم، تفاوتی میان رجوع به خبره زنده و خبره میت نمی‌یابیم. از سوی دیگر، این احتمال که شارع در مسأله تقلید از میت نیز تعبّدی خاص را دنبال کرده باشد، وجود ندارد؛ خصوصاً وقتی ادله جواز اصل تقلید از مجتهد، به همان ارتکاز رجوع جاهل به عالم اشاره دارند. پس با این توضیحات، چگونه است که فتوای فقهای شیعه بر عدم جواز تقلید از میت شکل گرفته است؟! برای پاسخ به این پرسش، لازم است بدانیم شیعه و فقهای آن، چون رکود شدید عامه و توقف آن‌ها در فقهای سابق خود یعنی همان ائمه اربعه اهل تسنن را - به رغم وجود اشتباهات فاحش آن‌ها در امر استنباط مشاهده می‌کردند، همیشه به نوعی از گرفتار شدن به چنین بلا و رکودی، واهمه داشتند. از سوی دیگر در طول دوران ظهور ائمه اثنی عشر (ع) اصحاب ایشان به این شیوه خو گرفته بودند که می‌توان فتاوای گذشته را نقّادی کرد و با طرح آن‌ها نزد امام معصوم یا شاگردان ایشان، از صحت و سقم آن فتاوا آگاهی یافت. از سوی دیگر اموری مثل قضاوت، حل و فصل مخاصمات و غیره، وجود عالم و فقیه زنده را می‌طلبید که مناسب بود اختیار فتوا نیز به دست او باشد و مردم عامی در احکام از او تقلید کنند. این مقدمات، همگی دست به دست هم دادند تا علمای شیعه

برای رعایت احتیاط در مسیر اجتهادی خود و همچنین برای خارج نشدن کلام هیچ کس غیر از معصومان(ع) از دایره نقد، و همچنین مشکلاتی که تقلید از میت در مسائل مستحدثه به همراه داشت، رجوع به اقوال گذشتگان را امری خطا شمرده و به عدم جواز تقلید از میت فتوا دهند. این بزرگان علاوه بر این، در تحلیل های خود به دلیل وجود مواردی که در آنها امام معصوم، شیعیان خود را به فقیه حی ارجاع داده بود، ادله حجیت فتوای مفتی را نیز به مفتی و فقیه حی مختص دانسته، دلالت ادله را نیز با خود هم سو کردند.

حال با توجه به این احتمالات که واقعاً قابل طرح اند، به نظر می رسد اجماع ادعاشده حتی اگر محصل هم باشد، تعبیدی نیست؛ بلکه اجماعی مدرکی یا دست کم محتمل المدرکی باشد. (و الله العالم)

آیات و روایات:

درباره دلالت آیات و روایاتی که برای جواز تقلید از مجتهد و أخذ به فتوای او مستند قرار گرفته اند بعضاً مناقشاتی از سوی برخی مشایخ صورت گرفته است (ر. ک: شیخ حسین نوری همدانی، مسائل من الاجتهاد و التقليد و مناصب الفقیه، ص ۷۱-۸۲)، اگر از آن مناقشات در دلالت (در باب آیات و روایات) و در سند (در باب روایات) صرف نظر کنیم، باید گفت که این آیات و روایات، دلالتی بر مدعای مانعین ندارند.

آنچه در این آیات و روایات وجود دارد، اوصافی نظیر أهل الذکر، منذر، فقها، عارف بالأحكام، رواة الحدیث، مخالف علی الهوی و... است که عرفاً در افرادی ظهور دارد که دارای حیات می باشند و بالفعل به این صفات متصف می باشند.^۴ بنابراین غایت دلالت این آیات و روایات بر حجیت فتوای مجتهد حی است؛ اما نسبت به حجیت فتوای مجتهد میت، ساکت است و دلالتی ندارد، از این رونه حجیت را اثبات می کند و نه نفی. اما آنچه مانعین از استدلال به اختصاص این آیات و روایات به مجتهد حی دنبال می کردند، عدم

حجیت فتوای مجتهد میت بود که بطلان آن با این توضیحات روشن شد. ارجاعاتی هم که از سوی ائمه اطهار(ع) به اشخاص معین صورت می‌گرفت بر مدخلیت و خصوصیت داشتن حیات در مجتهد دلالتی ندارد؛ بلکه چه بسا به دلیل مرسوم نبودن کتابت فتوا در عصر معصومان و احتمال بروز تغییرات هنگام نقل فتاوی فقهای گذشته و همچنین به سبب سهل الوصول بودن فقهای زنده، آن حضرات، تابعان خود را به این اشخاص ارجاع می‌داده‌اند.

سیره متشرعه

آنچه روشن است، مانعین برای مدعای خود نمی‌توانند به سیره عقلا استدلال کنند؛ چراکه بالوجدان واضح است که در سیره عقلا میان رجوع به نظر متخصص حی و رجوع به نظر متخصص میت در یک مسأله معین تفاوتی وجود ندارد. اما شاید بتوان در تحقق سیره از جانب متشرعه در عدم رجوع به اموات نیز خدشه کرد و مثال‌های متعددی را در استناد آن‌ها به فتوای اموات حتی در عصر معصومان(ع) ذکر کرد؛ اما با این فرض که مناقشات به سر نرسد، بحث را پیگیری می‌کنیم.

روشن است که در بسیاری از موارد، متشرعه برای دستیابی به احکام الاهی به احیا رجوع می‌کردند و مسائل مستحدثه و مبتلا به خود را از ایشان می‌پرسیدند و حتی در عصر ائمه(ع) که کتابت فتوا مرسوم نبود، شاید این کار به شکل سیره‌ای در میان آن‌ها ظاهر شده بود و حتی خود ائمه نیز ارجاعاتی به احیا داشته‌اند، اما این سیره در صورتی می‌تواند برای مدعای مانعین (عدم جواز تقلید ابتدایی از میت) دلیل باشد که قبل از هر چیز بتوان ثابت کرد «حیات مفتی نزد متشرعه، مدخلیت در جواز أخذ فتوا از او داشته است» تا از مشاهده آن و همچنین عدم وجود نظر مخالفی از طرف شارع، نظر و رضایت معصوم نسبت به اشتراط حیات، کشف شود.

اما حقیقت غیر از این است؛ چراکه تقلید عوام و رجوع آن‌ها به احیا در

بسیاری از موارد، به سبب بی اعتباری فتوای میت نزد متشرعه نبوده است؛ بلکه از یک سو، وقوع مسائل مستحدثه و جدید الإبتلا که فقهای سابق به بحث و افتا درباره آن‌ها نپرداخته بودند و از سوی دیگر، سهل الوصول بودن مجتهدان زنده و فتاوایشان، سبب شده بود تا متشرعه احیا را بر أموات ترجیح دهند. بنابراین بر فرض وقوع این سیره در میان متشرعه، آنچه از آن استفاده می‌شود جواز تقلید از مجتهد حی است، اما نسبت به مجتهد میت، هیچ یک از نفی و اثبات را نمی‌رساند.

عقل (أصل عملی)

آنچه در بیان مقتضای اصل اولی در مسأله گذشت، با هر دو تقریب آن، کلامی کاملاً متین و تمام است؛ اما به شرط آن‌که اولاً نتوانیم دلیلی معتبر بر حجیت تقلید از میت اقامه کنیم؛ و ثانیاً استصحاب که یکی از ادله مجوزین تقلید از میت است با مشکل مواجه باشد و امکان جریان نداشته باشد. چون در صورت جریان استصحاب جواز تقلید از میت، در این جا - استصحاب من حال حیاته إلی بعد مماته - اصل استصحاب از باب حکومت، بر اصل مورد نظر مقدم است. حکومت استصحاب به این دلیل است که موضوع اصل عملی مورد نظر بنا بر تقریب اول، «شک در حجیت» و بنا بر تقریب دوم، «عدم یقین به فراغ ذمه» است و با جریان استصحاب، هر دو موضوع رفع می‌شود.

آنچه گذشت، مهم‌ترین ادله مانعین به همراه بررسی آن‌ها بود. اما برخی برای اثبات عدم جواز تقلید ابتدایی از میت، به وجوه دیگری تمسک کرده‌اند که مناقشه بر سر آن‌ها کار بسیار سختی نیست. مثلاً برخی گفته‌اند: این که فتوای خلاف مجتهد در زمان حیاتش مانع از انعقاد اجماع می‌شود، اما بعد از ممات او دیگر قول مخالفش را مانعی برای اجماع نمی‌دانند، بیانگر بی اعتباری فتوای میت است! (علامه حلی، مبادی الوصول إلی علم الأصول، ص ۲۴۸).

در پاسخ باید گفت، مقصود از «اجماع»، اتفاق علمای یک عصر واحد

دربارهٔ مطلبی است؛ بنابراین مجتهد میت اگر هم عصر مجمعی به حساب می‌آید، مخالفتش در همان زمان حیاتش، مانع از انعقاد اجماع شده است و بعد از ممات او این‌گونه نیست که مانعیت برداشته شود و بگوییم علمای آن عصر اجماع دارند. اما اگر مجتهد میت به اعصار گذشته مربوط باشد، دیگر موضوعاً از بحث خارج است و به تبع آن مانعیتی هم برای انعقاد اجماع ندارد.

ادلهٔ مجوزین

۱. دلیل انسداد

آنچه از برخی کلمات محقق قمی (ره) استفاده می‌شود، فتوای ایشان به جواز تقلید ابتدایی از میت است (جامع الشتات، ج ۴، ص ۴۷۰). آنچه ظاهراً منشأ صدور چنین فتوایی از ایشان بوده، مبنای ایشان در انسداد باب علم نسبت به احکام و در نتیجهٔ آن، حجیت مطلق ظنون است. بنا بر همین مبنا، ظاهراً ایشان ظن مکلف به حکم شرعی را از هر طریق که حاصل شده باشد، برای او حجت می‌دانند.^۵ در محل بحث ما نیز زمانی که از فتوای مجتهد میت - خصوصاً اگر آن مجتهد نسبت به مجتهدان زنده أعلم باشد - برای مکلف، به حکم شرعی، ظن حاصل شود، این ظن برای او حجت است و اجازهٔ ترتیب اثر بر وفق آن را دارد.

در این جا تذکر این نکته هم لازم است که اگر باب علم منسَد دانسته شد و تحصیل اطاعت یقینی از طریق احتیاط نیز تعسر یا تعدّر داشت، مطلق ظنون به حکم عقل حجت می‌شوند و در این حکم عقل، هیچ اهمال یا اجمالی وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان گفت انسداد باب علم را قبول داریم، اما در موضوع بحث ما باید به قدر متیقن از ظن حجت، بسنده کنیم. به عبارت دیگر، پس از اختیار مبنای انسداد باب علم، دیگر نمی‌توان گفت مکلف فقط اجازه دارد از ظن حاصل از فتوای مجتهد حی - که قدر متیقن در ظنون دارای حجیت است - پیروی کند؛ چراکه أخذ قدر متیقن، به مواردی مربوط است که دلیلی دارای

اهمال داشته باشیم نه در محل بحث ما که مطلق ظنون به حکم عقل حجت شده‌اند (ر. ک: شیخ حسین نوری همدانی، مسائل من الإجتهد و التقلید و مناصب الفقیه، ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

۲. إطلاق آیات و روایات

آیات و روایاتی که بر جواز تقلید از مجتهد دلالت دارند و در مباحث گذشته به برخی از آن‌ها اشاره شد، دارای اطلاق هستند و هیچ تقییدی به حال حیات مجتهد در آن‌ها دیده نمی‌شود. بنابراین همان‌گونه که این ادله بر حجیت فتوای مجتهد حی دلالت دارند، فتوای مجتهد میت را هم در بر می‌گیرند و دال بر حجیت آن نیز می‌باشند.

۳. استصحاب

درباره استصحاب و نحوه اجرای آن در بحث ما تقریرهایی از سوی مجوزین ذکر شده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

تقریر اول: جریان استصحاب به نسبت شخص مفتی: رأی و فتوای مفتی بر اساس ادله حجیت فتوای مجتهد، در زمان حیات او قطعاً برای عوام، حجیت است. حال بعد از ممات او در حجیت آن فتاوا شک می‌شود که جریان استصحاب این شک را از بین برده است و همان حجیت را تا بعد از ممات مفتی ابقا می‌کند.

تقریر دوم: جریان استصحاب به نسبت شخص مستفتی: بر اساس ادله جواز تقلید، مستفتی در زمان حیات مفتی، اجازه تقلید از او را داشته است. حال بعد از ممات او در جواز رجوع به او و أخذ فتوای وی شک می‌شود که جریان استصحاب، به جواز تقلید حتی بعد از ممات مفتی، حکم می‌کند.

تقریر سوم: جریان استصحاب به نسبت مسأله مستفتی فیها: بر اساس فتوای مجتهد در زمان حیات او، حکم مسأله‌ای مانند شرب عصیر عنبی،

حلیّت بوده است. حال بعد از ممات مجتهد، شک در حکم آن مسأله پیش می‌آید که این شک با استصحاب آن حکم (حلیّت) بر طرف می‌شود. البته این تقریر در صورتی که مستفتی در زمان تکلیفش مجتهد را حیاً درک کرده باشد، استصحاب حکم از نوع «استصحاب تنجیزی» است؛ اما اگر در زمان حیات مفتی، مستفتی غیربالغ یا مجنون (غیرمکلف) بوده است، استصحاب حکم از نوع «تعلیقی» می‌باشد و به این صورت بیان می‌شود: اگر در زمان حیات مفتی، تکلیف بر عهده مکلف می‌آمد و شرایط فعلیت تکلیف برای او تمام می‌بود، حکم مسأله مستفتی فیها حلیّت (در مثال یادشده) می‌بود. حال بعد از ممات مفتی که شرایط فعلیت تکلیف تمام شده، در حکم شک می‌کنیم و با استصحاب همان حکم معلق بر فعلیت تکلیف، می‌گوییم الآن نیز حکم، حلیّت است.

۴. سیره عقلا

آنچه در ارتکازات عقلا مشاهده می‌شود، این است که در رجوع جاهل به عالم هیچ تفاوتی میان عالم حی و عالم میت وجود ندارد. سیره عقلا نیز بر اساس همین ارتکاز بر این شکل گرفته است که در باب رجوع به اهل خبره هیچ فرقی میان احیا و اموات نگذاشته‌اند و نمی‌گذارند.

اگر به سیره و منش عقلا نگاهی بیندازیم، مشاهده می‌کنیم که اگر کسی مریض شود و نوع مرض او تشخیص داده شود، چه بسا برای معالجه و مداوای او به کتبی مانند «قانون» بوعلی سینا و کتب دیگر که از اطبای قدیم به دست ما رسیده، مراجعه می‌شود و عملیات مداوا نیز با موفقیت کامل به پایان می‌رسد. این سیره عقلایی از قدیم وجود داشته است و از ارتکازات و بناهای عقلایی بر عدم فرق میان حی و میت در اعتبار نظر علمی آن‌ها ناشی شده است و چون از طرف شارع ردعی بر آن نداریم، می‌توان تقریر و رضایت شارع را از آن کشف نمود و به جواز تقلید از میت حکم کرد.

دلیل انسداد

در جواب این دلیل، از یک سو، در مبنا و از سوی دیگر، بنای آن مناقشه شده است. در اشکال به مبنا، همین بس که حجیت خبر واحد و همچنین حجیت ظواهر برای اعم از من قصد إفهامه و من لم یقصد إفهامه، در نصوص و سیره عقلایی ادله ای معتبر و متقن دارد که به امضای شارع رسیده است؛ بنابراین باب علم و علمی نسبت به احکام، منسَد نیست.

اما - لو سلّمنا که انسداد باب علم رخ داده است و مطلق ظنون حجیت شده اند - درباره بنایی هم که بر این مبنا گذاشته شده، دو اشکال مطرح است: اولاً: با این اختلافاتی که میان فقها در مسائل مختلف احکام وجود دارد، هیچ گاه از فتوای یک مجتهد میت به ویژه در فرض وجود مجتهدی أعلم از او در میان احیا یا اموات، برای مکلف، ظن به حکم شرعی حاصل نمی شود تا در مرحله بعد، از حجیت آن صحبت کنیم.^۶

ثانیاً: به فرض که این ظن برای مکلف از فتوای یک مجتهد میت حاصل شود - مثلاً در فرضی که آن میت أعلم از دیگران چه احیا و چه اموات باشد - نباید از این امر غفلت کرد که دلیل انسداد فقط به مجتهدان ناظر است و آنچه از آن مبنا استفاده می شود، تنها حجیت مطلق ظنون برای مجتهدان است نه مکلفان. توضیح بیش تر این که به فرض قبول انسداد هیچ تفاوتی میان ظن خاص و ظن مطلق نیست؛ یعنی همان گونه که حجیت ظن خاص فقط برای مجتهدان می باشد، انسداد هم نهایتاً إفاده حجیت مطلق ظنون برای مجتهدان را به همراه دارد. بنابراین ظنی که از فتوای مجتهد میت، برای مقلد حاصل می شود، هیچ دلیلی بر حجیتش نیست. (برای تفصیل بیش تر ر. ک: شیخ محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، الاجتهاد و التقليد، ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

أما إطلاق آيات و روايات

در مباحث گذشته به هنگام بررسی ادله مانعین تقلید از میت، این آیات و روایات بررسی شدند که از بیان مجدد و تفصیلی آن مباحث خودداری می‌کنیم؛ اما آنچه می‌توان در این جا گفت، این که اگر از مناقشات در سند و دلالت این ادله صرف نظر کنیم، باید بگوییم که این آیات و روایات نسبت به اشتراط حیات، در مقام بیان نبوده‌اند و سکوت دارند. بنابراین اگر چه ظهور اوصاف موجود در این ادله مانند «أهل الذکر»، «فقها»، «عارف بالأحكام» و... در متلبس بالمبدأ فی الحال و خصوص حی است، اما حیات هیچ خصوصیتی در مطلب ندارد و اصلاً مورد قصد نبوده است؛ در نتیجه، مدعای هیچ یک از مثبتین و مانعین اشتراط حیات را نمی‌توان با این ادله به اثبات رساند.

با این حال همان گونه که در گذشته بیان شد، شاید بتوان گفت برخی از این صفات، ملکاتی هستند که حتی بعد از ممات مجتهد نیز روح او به آن ملکات متلبس است و از نظر عرف، اتصاف او به آن صفات حتی بعد از فوت نیز مجاز نیست، بلکه عین حقیقت است. در این صورت، دیگر ظهور آیات و روایات در إرجاع به مجتهد حی نیست؛ بلکه ادله در ارجاع عموم مجتهد و فقیه ظهور دارند.

أما استصحاب

در باره جریان استصحاب در بحث ما نقض و ابرام‌هایی از سوی فقها مطرح شده که عمده آن‌ها اشکال مرحوم آخوند و جواب فقها به آن است که در ذیل می‌آوریم.

خلاصه إشکال صاحب کفایة الأصول جریان استصحاب بر بقای موضوع مستصحب متوقف می‌باشد تا بتوان حکم آن را تعبداً و تنزیلاً ایفا نمود. اما در بحث ما، موضوع بعد از ممات مجتهد باقی نیست؛ چراکه رأی و فتوای مجتهد که موضوع حجیت و جواز اخذ است، اگر چه عقلاً به نفس ناطقه متقوم است که بعد از فوت همچنان مجرد و موجود می‌باشد، اما عرفاً به

حیات متقوم است و به حسب نظر عرفی، با رسیدن فوت، میت و رأی و فتوای او هر دو معدوم می‌شوند و آنچه در استصحاب مهم است، فهم عرف و قضاوت آن در بقا یا عدم موضوع است. پذیرش این اشکال را می‌توان از کتاب «فصول» و همچنین رساله اجتهاد و تقلید محقق اصفهانی (ره) نیز استظهار نمود (شیخ محمدحسین طهرانی اصفهانی، الفصول الغرویه، ص ۴۱۵؛ شیخ محمدحسین اصفهانی، رساله الاجتهاد و التقليد، ص ۱۵).

در پاسخ به این اشکال اولاً باید روشن شود که مقصود از «عرف» در این کلام، عرف متشرع بوده است یا عرف بی‌دین؟ آنچه مسلم است، تشخیص عرف بی‌مبالات و جدای از شریعت و دین، هیچ دخلی در تعیین بقا یا عدم بقای موضوع استصحاب ندارد؛ بلکه اهل عرف مسلمان و آشنای با دین، دارای تشخیص معتبر و قابل اعتماد می‌باشند. با توجه به این مقدمه، کاملاً واضح است که چنین عرفی در اثر تعلیماتی که طی قرون مختلف از بعثت انبیا و رسل و آمدن ادیان الاهی فرا گرفته‌اند، هیچ‌گاه فوت را انعدام میت ندانسته‌اند و همان‌گونه که واقعیت چنین است، روح میت و فتوا و رأی او را همچنان باقی می‌دانند.

ثانیاً - حتی اگر بپذیریم که عرفاً رأی مجتهد با فوت او معدوم می‌شود، چه دلیلی دارید که برای جواز تقلید باید رأی و فتوای مجتهد باقی باشد تا بتوان جواز تقلید را استصحاب کرد؟ به عبارت دیگر، چه دلیلی دارید که موضوع حکم به جواز تقلید، وجود رأی و فتوای مجتهد است؟ بلکه احتمال دارد حدوث رأی و فتوایی از سوی مجتهد، حکم به جواز تقلید و حجیت را به همراه داشته باشد و حتی بعد از ممات و انعدام رأی او - به فرض - نیز بتوان در حالت شک، استصحاب آن را جاری نمود و هیچ مانعی در کار نباشد. بنابراین باید گفت موضوع حکم جواز تقلید، حدوث رأی و فتوای مجتهد است.

در مجموع با بیاناتی که در نقض و ابرام این دلیل مجوزین یعنی استصحاب گذشت، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که اشکالات ذکر شده بر جریان این استصحاب، نمی‌توانند مانع از جریان آن باشند و بنا بر سه تقریری که از این

استصحاب شده، می‌توان هنگام شک در حجیت فتوای مجتهد بعد از ممات او، با اجرای اصل استصحاب، به جواز تقلید از میت حکم داد.

سیرهٔ عقلا

از جمله اشکالاتی که به این دلیل وارد شده، اشکالی است که امام خمینی (أعلی الله مقامه) در کتاب اجتهاد و تقلید خود بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرماید: دلیل اعتبار سیرهٔ عقلا در یک مسأله، کاشفیت آن از رضایت و نظر معصوم است و این تنها زمانی حاصل می‌شود که این سیره در منظر معصوم به مرحلهٔ عمل رسیده باشد و ایشان آن را تأیید کرده و یا دست کم ردعی از آن ننموده باشد. اما اگر عقلا دارای برداشت و فهمی باشند که به مرحلهٔ عمل نرسیده است، نمی‌توان از سکوت شارع، به رضایت او نسبت به آن فهم، علم پیدا کرد. چه بسا شارع مقدس، مصلحت را بر خلاف آن فهم می‌دید و رضایتی نسبت به آن نداشت، اما چون کسی بر اساس آن مرتکز مخفی عمل نمی‌کرد، ردع و نهی‌ای از ایشان صادر نشده است.

در بحث ما نیز عقلا در رجوع به مجتهد تفاوتی میان مجتهد حی و میت نمی‌بینند و حتی در دیگر موارد رجوع به اهل خبره، این بینش به سیرهٔ رفتاری هم رسیده است (مانند سیرهٔ عقلا در رجوع به کتب اطبای اُموات برای مداوای أمراض)، اما چون سیرهٔ عقلا در عصر ائمهٔ اطهار (ع) رجوع به مفتیان و فقیهان حی بوده، دیگر سکوت شارع بر مطلبی دلالت ندارد (سید روح الله موسوی خمینی، الاجتهاد و التقليد، ص ۶۰).

بررسی اشکال: این ادعا که در عصر ائمهٔ اطهار (ع) ارتکاز عقلا دربارهٔ موضوع بحث ما به مرحلهٔ عمل در سیره و رفتارشان نرسیده، ظاهراً غیر عرفی و بر خلاف شواهد و قرائن است؛ چراکه حتی در آن عصر نیز به رغم مکتوب نبودن بسیاری از فتاوا، ظاهراً بسیاری از متشرعان بر اساس ارتکاز عقلایی خود به فتاوی گذشته که سینه به سینه به آن‌ها رسیده بود، عمل می‌کردند.

عمل نکردن متشرعان بر وفق ارتکازات خود در این مسأله - با آن که شارع منع صریحی از آن ارتکازات نداشته است - حتماً ادعای خلاف ظاهری است که اثبات آن به دلیل متقن نیاز دارد؛ خصوصاً وقتی مشاهده می‌کنیم که سیره کلیه عقلا در زمینه‌های مشابه مانند طب و عملیات معالجه امراض، تساوی طیب حی و میت بوده است.

اما حتی اگر بتوان این ادعا را به اثبات رساند، آنچه در ذهن قاصر نویسنده بیش از هر چیز محتمل تر می‌نماید، و با مطرح شدن آن همه این اشکالات موسوم به شبهات مدرسه‌ای رنگ می‌بازند، وجود ارتکازی عقلایی در محل بحث ما است. ارتکاز عقلا در باب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره، بر این است که هیچ تفاوتی نمی‌کند که آن عالم حی باشد یا میتی که بتوان رأی او را از طریق نقل قول‌های اطمینان‌آور یا از کتاب قابل اعتماد خود او به دست آورد. همین ارتکاز عقلایی هم در اصل منشأ به وجود آمدن سیره عقلایی در مساوی دانستن حی و میت در بسیاری موارد مانند رجوع به اقوال اطبا بوده است. اما مطلب نهایی این که: حتی در مسأله رجوع به مجتهد برای اخذ فتوا و تقلید عوام از مجتهدان نیز ما با مسأله‌ای تبعیدی و جدای از این ارتکاز عقلایی (رجوع به اهل خبره بدون فرق میان حی و میت) مواجه نیستیم، بلکه شارع مقدس هم بر اساس همین ارتکاز که خود قضیه‌ای فطری و فهمی خدادادی می‌باشد، سیر نموده است.

جمع بندی و نتیجه گیری

از آنچه گذشت، روشن شد که ادله مانعین خالی از مناقشه نبود و حتی دلیل عمده آن‌ها یعنی اجماع نیز پس از تأمل و بررسی تاریخی آن، اجماعی مدرکی می‌باشد که به علت عدم کشف رأی و نظر معصوم (ع) بی اعتبار است. اما در بین ادله‌ای که مجوزین ارائه دادند نیز دلیل عمده آن‌ها یعنی سیره عقلا با اشکال امام خمینی (ره) مواجه بود که اگر چه این اشکال مقبول نویسنده واقع نشد،

ترجیح بر آن بود که بیانی جدید از این سیره ارائه شود تا از هر گونه شبهه‌ای خالی باشد.

آنچه نویسنده به عنوان دلیل عمده برای جواز تقلید ابتدایی از میت در نظر دارد، بهتر است با عنوان «ارتکاز عقلایی بر جواز تقلید از میت» مطرح شود که شارع نیز بر اساس همین ارتکاز سیر نموده است و قصد تأسیس تعبّدی خاص و مخالفت با این ارتکاز را نداشته است. با توجه به این مطالب، باید گفت همان طور که عقلاً هیچ تفاوتی میان احیا و اموات در رجوع به اهل خبره نمی‌گذارند، شارع نیز مجتهد حی و مجتهد میت و جواز رجوع به آن‌ها را علی السویه می‌داند و حجیت فتوای هر دو را جعل کرده است.

اما وجه ارجاعات ائمه اطهار(ع) به فقهای زنده در کتب روایی و تاریخی نیز خصوصیت داشتن حیات و مدخلیت آن در جواز تقلید نبوده است، بلکه معصوم(ع) به دلیل مرسوم نبودن کتابت فتوا توسط فقها و در دسترس نبودن کامل فتاوی گذشتگان و همچنین سهل الوصول بودن احیا، زندگان را بر اموات ترجیح داده‌اند، و تابعین و شیعیان خود را به سراغ آن‌ها فرستاده‌اند.

از همه این موارد که فارغ شویم، آن اصلی که هنگام فقدان دلیل در مسأله، مد نظر حاکم است، اصل استصحاب حجیت فتوای مجتهد از زمان حیات او تا بعد از ممات وی با تقریرهای مختلف آن می‌باشد. این اصل مناقشاتی میان علما برانگیخته است که مهم‌ترین آن‌ها را در صفحات قبل بیان کردیم، اما ظاهراً می‌توان بر آن‌ها فائق آمد و تقریری خالی از اشکال برای آن بیان کرد. با این توضیحات می‌توان این نتیجه فقهی را ارائه داد که جواز تقلید ابتدایی از میت، دارای دو دلیل معتبر «ارتکاز عقلایی» و «اصل استصحاب» است و اشتراط حیات در جواز تقلید از مجتهدان، فاقد دلیل معتبر می‌باشد.

۱. البته لازم به ذکر است که نظر فقهی علمای عامه (اهل سنت) درباره تقلید از فتوای میت، بر خلاف ظاهر این جمله فخر رازی بوده است و آن‌ها بالاتفاق به جواز رجوع به مفتی حتی بعد از ممات او قائل هستند؛ از این رو عمل به فتاوی ائمه اربعه خود را بعد از گذشت قرن‌ها از فوت آن‌ها همچنان مکفی می‌دانند.

۲. در مباحث اصولی بحث مفصلی وجود دارد که آیا مشتق فقط حقیقت در متلبس بالمبدأ فی الحال است یا این که استعمال مشتق حتی در ما انقضی عنه المبدأ نیز حقیقت می‌باشد؟ آنچه در علم اصول فقه برای نویسنده و بسیاری از اصولیان منقح شده، این است که به رغم تفاوت‌هایی که حرفه‌ها و کارهای مختلف درباره مدت زمان تلبس بالمبدأ با یکدیگر دارند، آنچه میان همه آن‌ها مشترک است، حقیقت بودن استعمال مشتق در متلبس بالمبدأ فی الحال و مجاز بودن آن در منقضی عنه المبدأ است (ر. ک: آخوند خراسانی، کفایة الأصول، بحث مشتق).

۳. تفاوت این دلیل با إجماع، در این است که در إجماع، اتفاق فتوایی علمای شیعه بر عدم جواز تقلید ابتدایی از میت است که موجب کشف رأی معصوم می‌شود؛ اما در سیره، به افعال متشرعه و منش رفتاری آن‌ها استناد می‌شود و با استفاده از مدخلیت و شرط بودن حیات از رفتار آن‌ها و از سوی دیگر با توجه به نبود نظر مخالف از سوی شارع، رضایت شارع و منشأ شرعی داشتن آن رفتار، کشف می‌شود.

۴. شاید بتوان در انحصار ظهور برخی از این اوصاف درباره احیا مناقشه کرد. اگرچه مختار نویسنده در بحث مشتق، حقیقی بودن استعمال مشتق در متلبس بالمبدأ فی الحال نه منقضی عنه المبدأ است، اما به نظر می‌رسد استعمال برخی از این صفات برای اموات هم حقیقی است؛ چراکه در

بحث مشتق، به تفصیل گفته شده که مبادی مانند حرفه‌ها، صنعت‌ها، ملکات و... از حیث تلبس و زمان انقضای آن با هم متفاوت می‌باشند. در این جا نیز به نظر می‌رسد برخی از این اوصاف نظیر فقاہت، معرفت به احکام، اهل الذکر بودن و غیر این‌ها، از آن جا که به روح انسان مربوط می‌شوند و روح با موت و از بین رفتن بدن از بین نمی‌رود، در صورتی که انسان تا لحظه آخر حیات در این دنیا به آن‌ها متلبس باشد، حتی بعد از فوت نیز عرفاً قابلیت صدق حقیقی را دارد، چراکه روح به آن‌ها متلبس فی الحال است. با این بیان، نه تنها آیات و روایات، مدعای مانعین را ثابت نمی‌کنند بلکه جواز تقلید از میت هم جزئی از معنای ظاهری آن‌ها می‌شود.

۵. اگر فقیهی خبر واحد را حجت نداند یا ظواهر آیات و روایات را فقط برای من قصد افهامه (مخاطبان حاضر) حجت بداند، باید باب علم و علمی را در معظم احکام، منسَد ببیند. حال اگر انسداد باب علم و علمی پذیرفته شود، عقل با سه مقدمه حکم به حجیت مطلق ظنون می‌کند: ۱. باب تحصیل علم نسبت به احکام که بسته است؛ ۲. مطمئناً ما رها و بی تکلیف نبوده بلکه همانند مسلمانان صدر اسلام تکالیفی شرعی داریم؛ و ۳. برای فراغت ذمه از آن تکالیف بالاجمال نمی‌توان احتیاط را پیشه کرد، چراکه موجب تعسر یا تعدر است نتیجه: عقل حکم می‌کند به جای علم که باب آن منسَد است، ظنون را دارای اعتبار بدانیم و بر طبق هر ظنی که نسبت به احکام شرعی حاصل شد، عمل نماییم.
۶. البته باید دقت داشت که ظاهراً عدم تفکیک فرض وجود اعلم از مجتهد میت با فرض اعلم بودن خود او از دیگران، موجب این اشکال شده است؛ در حالی که این مربوط به بحث اشتراط اعلمیت است. اما آنچه در بحث ما مفروض گرفته شده، اعلمیت میت یا مساوی بودن او با دیگران و یا مردود دانستن اشتراط اعلمیت از اساس می‌باشد.

- ١ . القرآن الكريم .
- ٢ . الآخوند الخراساني، محمد كاظم: كفاية الأصول، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٨ هـ.ق.
- ٣ . آل عصفور، خلف بن عبدعلي: مزيلة الشبهات عن المانعين من تقليد الأموات .
- ٤ . الانصاري، شيخ مرتضى: التقليد، نشر باقرى، قم، ١٤١٥ هـ.ق.
- ٥ . الأسترآبادى، الميرزا محمد امين: الفوائد المدنية، دار النشر لأهل البيت (ع).
- ٦ . الصدر، السيد رضا: الاجتهاد و التقليد، دارالكتب اللبنانى، بيروت .
- ٧ . الطبرسى، احمد بن على: الإحتجاج على أهل اللجاج، دار الأسوة ١٤٢٢ هـ.ق.
- ٨ . العاملى، الحسن بن زين الدين: معالم الدين و ملاذ المجتهدين، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٠٤٦ هـ.ق.
- ٩ . العاملى، زين الدين بن على: رسائل الشهيد الثانى، مركز الأبحاث و الدراسات الإسلامية، ١٤٢١ هـ.ق.
- ١٠ . حلى العلامة، الحسن بن يوسف: مبادئ الوصول إلى علم الأصول، مطبعة الآداب، النجف الأشرف .
- ١١ . فاضل لنكرانى، شيخ محمد: تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة، مركز فقه الأئمة الأطهار، ١٤٢٦ هـ.ق.
- ١٢ . فضل الله، السيد محمد حسين: فقه الحياة (حوار مع آية الله فضل الله)، بيروت .
- ١٣ . الفضلى، عبدالهاده: التقليد و الاجتهاد، مركز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع، بيروت ١٤٢٨ هـ.ق.
- ١٤ . القمى، ميرزا ابوالقاسم: جامع الشتات، انتشارات كيهان، ١٣٧١ هـ.ش.

- ١٥ . القمى، ميرزا ابوالقاسم: قوانين الأصول، مكتبة الإعلام الإسلامى، ١٤١٧هـ.ق.
- ١٦ . الموسوى الخمينى، سيد روح الله: الاجتهاد و التقليد، مؤسسه نشر آثار امام خمينى، ١٤١٨هـ.ق.
- ١٧ . الموسوى الخوئى، السيد ابوالقاسم: التنقيح فى شرح العروة الوثقى، مؤسسة احياء آثار الإمام الخوئى، ١٤٢١هـ.ق.
- ١٨ . النجفى، الشيخ محمد حسن: جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- ١٩ . نورى همدانى، شيخ حسين: مسائل من الاجتهاد و التقليد و مناصب الفقيه، مركز نشر دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٥هـ. ش.